

پیامبر و یهود مدینه از آغاز تا سرکوب بنی قریظه

نگارنده: سهراب زارعی

چکیده :

نام یهودیان، همواره در کنار مسلمانان صدر اسلام دیده می‌شود. موضع‌گیری‌های متقابل یهود و پیامبر بخش مهمی از تاریخ صدر اسلام را شامل می‌شود. بعد از ظهور اسلام، یهودیان سیاست خود را نسبت به اعراب بت‌پرست تغییر دادند. آنها سعی کردند خود را متحد سیاسی و نظامی آنها نشان دهند. چون یهودیان به خوبی می‌دانستند که اگر اسلام پا بگیرد دیگر جایی برای یهودیان در شبه جزیره نخواهد ماند و «قوم برتر» از هم خواهد پا شید. یهودیان می‌دانستند که اگر عرب جنگجو به سلاح ایمان هم مجهز شود، دیگر هیچ قدرتی جلودارش نیست. قبل از ظهور اسلام منافع تجاری، یهود را به بت‌پرستان نزدیک می‌کرد اما بعد از اسلام، منافع عقیدتی و مذهبی نیز به میان آمد. بت‌پرستان بت‌های خود را در خطر دیدند و یهودیان «نژاد برتر» خود را. علت اتحاد این دو علیه اسلام نوظهور همین بود.

کلید واژه :

یهود، صدر اسلام، بنی قینقاع، بنی نضیر، بنی قریظه.

مقدمه :

یهود پیش‌بینی می‌کرد که دیر یا زود باید در مقابل اسلام بایستد. چرا که اسلام «در آن مقطع» حرف از برابری و عدالت اجتماعی می‌زد. یهودی‌ها می‌دانستند که اگر نیروهای خود را بطور مستقیم وارد عمل کنند، دچار تلفات سنگینی می‌شوند. پس بهتر این دیدند که در مرحله اول مبارزه با اسلام، با تحریک بت‌پرستان آنها را در صف مقدم قرار دهند. از سوی دیگر قریش و سایر قبایل نیز وقتی یهودی‌ها را در کنار خود می‌دیدند، ایمان‌شان به جنگ با مسلمانان قوی‌تر می‌شد و با خود می‌گفتند اگر پیامبر بر حق بود، حتماً یهودی‌ها او را می‌پذیرفتند. ضمناً حضور تعدادی از جنگجویان یهودی باعث افزایش تعداد سپاه قریش می‌شد. ریشه‌ی درگیری‌ها نیز دو چیز بود: یکی غیریهودی بودن پیامبر و دیگری عدالت اجتماعی؛ اولاً یهودیان بر این باور بودند که خدا اگر بخواهد شخصی را به پیامبری برگزیند، حتماً از نوادگان یعقوب خواهد بود و هر قومی که از نسل این پیامبر نباشند، لایق داشتن هیچ پیامبری نیستند. آنها منتظر پیامبری یهودی بودند. پیامبر که آمد، ابتدا تصور می‌کردند که او یا یهودی است یا یهودی خواهد شد. ولی وقتی فهمیدند او نه یهودی است و نه قصد یهودی شدن دارد، مخالفت‌ها آغاز شد. از سوی دیگر ریشه زدن اسلام در عربستان، تفکر یهودیت را می‌خشکاند زیرا عدالت اجتماعی وعده داده شده توسط پیامبر کاملاً متضاد بی‌عدالتی‌های یهود بود. عدالت در نظر یهودیان این بود که قوم یهود به عنوان برترین قوم و دین آنها برترین دین شناخته شود و دیگران زیردست آنها باشند. این مسئله آنقدر برای یهود مهم بود که حتی اگر یهودیان رسالت پیامبر را هم به رسمیت می‌شناختند، باز بر سر مسئله «عدالت اجتماعی» با مسلمانان به مشکل برخورد می‌کردند. پیامبر از «امت واحده» حرف می‌زد، یهود از «نژاد برتر». پیامبر از «یکتاپرستی» می‌گفت، یهود از «یهوه‌پرستی». پس هیچ سازشی متصور نبود. محال ممکن بود یهود که نسبت به عرب جاهلی از موقعیت اقتصادی و اجتماعی بالاتری هم برخوردار بود، با پذیرش «عدالت اجتماعی» اسلام هر دو امتیاز را از دست بدهد.

یهود پیش از اسلام

یهودیان هم چون عربها، از نژاد سامی هستند (دورانت، ۱۳۷۱، ص ۳۵۴). آنچه درباره‌ی وضعیت یهود پیش از اسلام مهم است، موقعیت فرهنگی علمای این قوم در نزد عرب جاهلی بود؛ به صورتی که آنها مرجعی بودند برای پاسخگویی پرسش‌های دینی. عرب‌ها پرسش‌های مربوط به نظام هستی، اسرار خلقت و آغاز آفرینش را از اهل کتاب می‌پرسیدند. در حالی که خود یهودی‌ها در آن زمان بادیه‌نشین بودند و غیر از آنچه عوام اهل کتاب می‌دانستند، نمی‌دانستند (ابن خلدون، العبر، ج ۱، ص ۵۵۱). به موجب برخی گزارش‌های تاریخی باید اولین دوره‌ی مهاجرت عمومی یهودیان به عربستان را دوره فرمانروایی بابلی دانست. پس از شکوفایی قدرت بابلی‌ها در بین‌النهرین و حمله بخت‌النصر بابلی به بیت‌المقدس و اخراج بنی‌اسرائیل از این منطقه که هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی آرامش و امنیت را از ساکنان این منطقه گرفت، گروه‌هایی از یهودیان ناچار به ترک بیت‌المقدس شده به مناطق همسایه از جمله عربستان مهاجرت کردند (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴، ص ۵۱). دومین مهاجرت یهود به عربستان پس از خشونت‌های رومیان نسبت به مناطق یهودی‌نشین بیت‌المقدس و شام شکل گرفت. پژوهشگران، از جمله علل این مهاجرت‌ها را افزایش تعداد یهودیان و بحران جمعیت و اقتصاد، جنگ یهودیان و رومیان در سال ۷۰م که منجر به تخریب شهرهای فلسطین شد و جاذبه‌های اقتصادی مناطق جنوب عربستان و آگاهی قوم یهود از ظهور پیامبری در آخرالزمان ذکر کرده‌اند (زرگری‌نژاد، پیشین، ص ۵۲؛ صادقی، ۱۳۸۲، ص ۳۳). یهودیان پیش از اوس و خزرج در یثرب ساکن بوده‌اند. برای درک انحطاط یهود حجاز و عدم جاذبه آن برای اعراب جاهلی، کافی است در نظر آوریم که هیچ‌کدام از کسانی که از بت‌پرستی روی برتافتند، به یهودیت نگرویدند (زرگری‌نژاد، پیشین، ص ۱۵۶). مشهورترین قبایل یهودی حجاز عبارت بودند از: بنی‌عکرمه، بنی‌ثعلبه، بنی‌زَعُوراء، بنی‌قینقاع، بنی‌زید، بنی‌نضیر، بنی‌قریظه، بنی‌بهدل، بنی‌عوف، بنی‌القصیص و بنی‌ماسله^۱ (زرگری‌نژاد، پیشین، ص ۱۵۳). هنگام هجرت پیامبر به یثرب از بین این قبایل سه قبیله بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه از سایرین مشهورتر بودند و در پیمان نامه عمومی با پیامبر نیز اسم این‌ها آمده است و درگیری بعدی مسلمانان نیز با اینهاست. بیهقی در دلایل النبوه می‌نویسد: «سعیدبن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند که یهودیان خیبر با قبیله غطفان جنگ داشتند. در آغاز جنگ یهودیان منهزم شدند ولی دوباره به جنگ برگشتند در حالی که این دعا را می‌خواندند: «پروردگارا تو را سوگند می‌دهیم به حق پیامبر امی که وعده داده‌ای در آخرالزمان او را برای ما برمی‌انگیزی، ما را بر دشمن پیروز گردان» و در طول جنگ هم چنان این دعا را می‌خواندند. تا اینکه غطفانی‌ها گریختند. اما چون پیامبر برانگیخته شد، کفر ورزیدند (بیهقی، ۱۳۶۱، ص ۲۲۰).

یهود از قدیم در یثرب مسکن گزیده، قلعه‌هایی در بیرون شهر برآورده بودند. این قلعه‌ها مانند خیبر، تیماء و فدک پناهگاه یهود بود. اما در داخل شهر نیز عده یهود کمتر از طوایف عرب نبود. طوایف یمانی اوس و خزرج در اوایل قرن چهارم میلادی به یثرب آمده بودند و از مدت‌ها قبل بین آنها رقابت و دشمنی وجود داشت (زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۳۱). یثرب خاص قبایل عرب ساکن آن نبود، بلکه یهودیان نیز با ایشان در آن شرکت داشتند و در میان یهودیان و این دو قبیله اوس و خزرج به حکم همسایگی و شرکت در زمین و منافع، داد و ستدهای کشاورزی و بازرگانی انجام می‌گرفت. هر یک از دو قبیله‌ی اوس و خزرج هم پیمان‌هایی از یهودیان داشتند که در جنگ و صلح با آن قبیله همراه بودند. (حسین، بی‌تا، ص ۲۳). پیش از آمدن قبایل جنوبی (اوس و خزرج) به یثرب، یهودیان

حاکمیت این شهر را در دست داشتند اما پس از آن به تدریج از موقعیت آنها کاسته شد. به علاوه یهود اهل کتاب و توحید بوده و ظهور پیامبری را انتظار داشتند. بنابراین جای آن داشت که در گرایش به اسلام از اعراب امی واپس نمانند. این بود که پیامبر در آغاز از مسالمت با آنها دریغ نداشت و در پیمانی که با اهل مدینه نوشت، با یهود نیز شرط و پیمان کرد و آنها را به شرط مسالمت، از تعرض مصون قرارداد. با آنکه دو تن از احبار یهود «مخیریق» و «عبدالله بن سلام» اسلام آوردند و در مجادلات پیامبر با یهود همیشه به نفع پیامبر گواهی می دادند، مع ذلک عامه قوم یهود در مخالفت با اسلام سرسخت باقی ماندند و از دو نفر نامبرده بیزاری جستند (فیاض، ۱۳۸۵، ص ۷۳).

یهود مدینه از هجرت تا اولین درگیری نظامی با پیامبر

هنگامی که پیامبر وارد مدینه شد، یهود گفتند: عمر این دنیا هفت هزار سال است و خداوند در برابر هر هزار سال یک روز بندگان گنهگار را عذاب خواهد فرمود و روی این حساب عذاب بندگان روی هم رفته هفت روز بیش نیست و سپس منقطع خواهد شد (ابن هشام، ۱۳۶۴، ص ۳۵۸). پیامبر در طی نخستین سال اقامتش در مدینه چندین رسم از مراسم یهود را اختیار فرمود تا در جامعه‌ی اسلامی بکار رود مانند روزه‌ی عاشورا در روز دهم ماه اول (برابر با روزه‌ی کفاره در دین یهود) یا برقرار کردن نماز ظهر و قبله قرار دادن بیت المقدس. اما چیزی نگذشت که خود را گرفتار مباحثه و معارضه‌ی شدید با قبایل یهود یافت. در قرآن آثاری از این مشاجرات باقی است. ظاهراً یهودیان از قبول نبوت پیامبر و از تایید تورات در این باب تن می زدند و کارشان از تناقض گویی به استهزاء کشیده بوده، در حالی که او به رسالت الهی خود یقین داشت و آنان را به تحریف کتاب مقدس خودشان و مخفی کردن مطالب حقیقی آن متهم می کرد. در برابر انتقادهای آنان از قصص و روایات رسولانه‌اش در آغاز کار با سادگی قانع کننده‌ای جواب می داد: «أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ» (بقره/۱۴۰) شما بهتر می دانید یا خدا؟! اما شکاف ژرف تر شد و لحن آیات قرآن از ترغیب به سرزنش و کنایه و طعنه کشید و سرانجام به اتهام و تهدید منجر شد و شگفت آن که در همه‌ی این آیات باز سازی بسیاری از درونمایه‌های مجادلات قدیم ضد یهود نویسندگان نصرانی صدر مسیحیت را مشاهده می کنیم (گیب، ۱۳۶۷، ص ۶۲). به هر حال یهودیان نه مسیحیت را پذیرفتند نه اسلام را. ذکر این نکته لازم است که برخی مورخان قدیم و جدید تاکید می کنند که یهودیان یثرب، ریشه‌عبرانی نداشته بلکه عرب و از تیره‌ی آرامی بوده‌اند و بنابراین از فلسطین به یثرب هجرت نکرده‌اند. بدیهی است با قبول این مطلب گزارش علمای اخبار و حدیث فاقد اعتبار می شود (حتی، بی تا، ج ۱، ص ۱۳۲). با توجه به مطالب قبلی در اینکه یهودیان یثرب ریشه عبری داشته و از شمال به عربستان هجرت کرده‌اند، شکی نیست. دلایل این مهاجرت را قبلاً بررسی کردیم. یهودیان علاوه بر شرکت فعال در تجارت و رباخواری در کشاورزی نیز فعال بودند و مرغوب‌ترین زمینهای زراعی و بهترین واحه‌های اطراف شهر مانند خیبر و فدک را به خود اختصاص داده بودند که البته نظر اعراب را جلب می کرد. علاوه بر این بازارهای یهودیان یثرب مانند بازار بنی قینقاع از رونق خاصی برخوردار بود. وجود قلعه‌های متعدد با استحکامات اساسی در یثرب و مناطق اطراف آن حکایت از توانمندی مالی یهودیان و مال اندیشی سیاسی و نظامی آنها دارد (زرگری نژاد، پیشین، ص ۱۲۱). به خاطر همین موقعیت اقتصادی، برخی از مسلمانان روابط گرمی با یهودیان برقرار کرده بودند. پیامبر پیش از رفتن به مدینه درباره‌ی این امر که یهودیان او را به پیغمبری بپذیرند، نگران بود. از آغاز چنان می نمود که وی رسالتی را که برای اعراب داشت، مشابه رسالتی می دانست که موسی برای یهودیان و عیسی برای مسیحیان داشت. به همین جهت چنان تصور می کرد که یهودیان مدینه پذیرای او خواهند شد و با شادمانی لاقبل به پیامبری او بر اعراب اعتراف خواهند کرد.

ولی بسیاری از یهودیان مدینه با امیر احتمالی این شهر، عبدالله بن اُبی، ارتباط نزدیک داشتند و منتظر آن بودند که اگر این شخص به امیری شهر برسد، نفوذ ایشان بیشتر شود. علاوه بر این یهودیان معمولاً به این امر رضا نمی‌دادند که یک غیر یهودی به پیغمبری مبعوث شود. به همین جهت به جای آنکه آمدن پیامبر را خوشامد گویند، به خرده‌گیری آغاز کردند. چون در وضعی بودند که می‌توانستند بگویند بعضی از چیزها که در قرآن آمده متناقض با نوشته‌های دینی قدیم است، بعضی از مردم را در اینکه پیامبر فرستاده‌ی خدا باشد، به شک و تردید می‌انداختند و این شک و تردیدها اسلام را در خطر می‌انداخت. (تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، ۱۳۷۸، ص ۸۳). هنگامی که پیامبر به مدینه آمد، مردم مدینه مخلوطی از گروه‌های مختلف بودند. پیامبر بین همه پیمان برادری بست. مواد پیمان نامه‌ی عمومی پیامبر با یهودیان نشان دهنده‌ی این موضوع است:

- ۱- از یهود هر کس پیروی ما را بکند از یاری و همراهی ما برخوردار خواهد شد. ...
- ۲- هر گاه یهود به یاری مومنان در جنگی داخل شدند، باید مخارج جنگ را نسبت به سهم خود بپردازند....
- ۳- یهود و مسلمانان هر کدام در جنگ عهده‌دار مخارج خود هستند و کسانی که بر ضد نامبردگان در این عهدنامه به جنگ برخیزند، هر یک از یهود و مسلمان باید دیگری را در جنگ با آنان کمک و یاری دهند ...
- ۴- به قریش و پیروان آنها نباید پناه داده شود. ... (ابن هشام، پیشین، ص ۳۳۵).

در سال چهارم هجرت پیامبر زید بن ثابت را فرمود کتابت یهود را بیاموزد. چون نامه‌های پیامبر را تا این زمان یهودی‌ها می‌نوشتند (دقت کنید: ۴ سال) و پیامبر گفت: «لَا آمَنُ أَنْ يُدَلُّوا كِتَابِي» [ممکن است کتابت مرا عوض کنند]. معلوم می‌شود دیگر به آنها اعتماد نداشته. این زید بن ثابت جوانی بود از انصار و خط عربی را از یکی از اهالی مکه که در غزوه بدر اسیر شده بود، آموخته بود و همین زید است که در زمان عثمان قرآن را جمع و تدوین کرد (فیاض، پیشین، ص ۸۳). در میان یهودیان مدینه نیز افرادی از بزرگان آنها بودند که در ظاهر به پیامبر ایمان آوردند ولی در باطن ایمان نداشتند. از آن جمله در بنی قینقاع سعد بن حنیف و زید بن لصیت و نعمان بن ابی اوفی و عثمان بن ابی اوفی از منافقین بودند و زید بن لصیت همان کسی است که در بازار بنی قینقاع با عمر بن خطاب زد و خورد کرد و هنگامی که شتر پیامبر گم شد، گفت: «محمد برای ما از آسمان خبر می‌دهد ولی نمی‌داند شترش کجاست؟!» (ابن هشام، پیشین، ص ۳۵۵). کار پیامبر در مدینه آسان‌تر از کار او با قریش در مکه نبود. زیرا اگر چه اینان کم بودند ولی همسایگان خوبی برای پیامبر نبودند. در کفر خود ثابت قدم و در حيله‌ورزی پایدار بودند و با منافقین پیوستگی داشتند. چون اهل کتاب بودند، تصور می‌کردند دین درستی دارند و خود را برتر از مسلمین می‌پنداشتند (حسین، پیشین، ص ۶۲). ابن اسحاق در کتاب خود تعدادی از عالمان یهودی را که به ظاهر اسلام آورده ولی جزء منافقان بوده‌اند، نام برده. این افراد عبارتند از: رفاعه بن زید بن تابوت، زید بن لصیت، عثمان و نعمان فرزندان اوفی، رافع بن حریمله، سعد بن حنیف، سلسله بن براهام و کنانه بن صوریاء. البته بلاذری نام های سوید، داعس، مالک بن نوفل و لبید بن اعصم را نیز افزوده است. (صادقی، پیشین، ص ۵۲). «شامل بن قیس» از سالخوردگان یهود وقتی دید اوس و خزرج به برکت اسلام متحد شده و اختلافات دیرینه را کنار گذاشته‌اند، شخصی را فرستاد تا با یادآوری جنگ‌های زمان جاهلیت دوباره تفرقه ایجاد کند. نزدیک بود کار دو گروه به جنگ بکشد که پیامبر آمد و صلحشان داد (ابن هشام، پیشین، ص ۳۶۷). در منابع تاریخ اسلام به نام چند نفر از احبار و سران یهود بی‌شتر از دیگران برخورد می‌کنیم مانند: کعب بن اشرف، ابورافع سلّام بن ابی حقیق و دیگر خاندان ابوحقیق از جمله کنانه، کعب بن اسد، حیی بن اخطب و خاندان او،

مخیریق سلّام بن مشکم، عبدالله بن سلّام، محمد بن کعب قرظی و کعب الاحبار. کعب بن اشرف که از شاعران بنی نضیر بود به جهت تبلیغات و سیعش علیه اسلام به دست یاران پیامبر کشته شد. ابورافع نیز که در تحریک احزاب علیه مدینه نقش مهمی داشت، سرنوشت مشابهی داشت. کنانه در خیبر کشته شد. حی بن اخطب نماینده بنی نضیر در پیمان با پیامبر بود و در جنگ بنی قریظه به همراه کعب بن اسد کشته شد. مخیریق اسلام آورد و ثابت قدم ماند تا در احد کشته شد و پیامبر در موردش گفت: «مخیریق بهترین یهودیان بود». سلّام بن مشکم پس از ایفای نقش در غزوه «سویق» از مدینه اخراج شد. کعب الاحبار نیز اسلام آورد و از مشاوران عمر خلیفه دوم شد. محمد بن کعب قرظی نیز از راویان سیره و از محدثان قابل اعتماد اهل سنت شده و در ورود اسرائیلیات به روایات اسلامی نقش ایفا کرد (صادقی، پیشین، صص ۵۲-۴۵).

مناظرات پیامبر با یهود مدینه

یکی از بخش‌های جالب تاریخ یهود مدینه، مناظراتی است که در موقعیت‌های مختلف با پیامبر داشته‌اند، یکی از مبانی این گفتگوها این بود که پیامبر تلاش می‌کرده به آنها تفهیم کند که تمام پیامبران از جانب خدا مبعوث شده‌اند و جز تفاوت شرایط که ضرورت تکامل اجتماعی در هر دوره است، در اصول و مبانی با یکدیگر وحدت داشته و هرگز به راه تضاد و تفرقه نرفته‌اند. پس پیروان این پیامبران نیز باید راه‌های تفرقه را وانهند و به وحدت بگرایند. یهودیان پس از احد سخنان ناپسندی می‌گفتند: «پیامبر فقط طالب پادشاهی است. هرگز هیچ پیامبری چنین مصیبت زده نشده است. هم خود زخمی شد، هم اصحابش کشته و زخمی شدند» (واقدی، ۱۳۶۱، ص ۲۲۹). وقتی چند تن از بزرگان یهود مسلمان شدند، یهودیان گفتند: اینان افرادی انگشت شمار از اراذل و اوباش ما هستند که به پیامبر ایمان آورده و اگر از مردمان شریف و اصیل بودند هرگز دست از دین پدران خود بر نمی‌داشتند. نمونه‌ی دیگر آن که گروهی از علمای یهود نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای ابوالقاسم چهار سوال از تو می‌پرسم که جز پیامبران نمی‌دانند. پیامبر گفت: هر چه می‌خواهید بپرسید. ولی تعهد کنید که هر گاه پاسخ آنها را گفتم، اسلام بیاورید. یهودیان پذیرفتند و پرسیدند: کدام خوراکی بود که بنی اسرائیل بر خود حرام کردند؟ چطور فرزند پسر یا دختر می‌شود؟ پیامبر درس نخوانده چگونه می‌خوابد؟ کدام فرشته بر او نازل می‌شود؟ پیامبر اولی را گفت: گوشت و شیر شتر. دومی را گفت: غلبه نطفه مرد بر زن یا بر عکس. سومی را گفت: پیامبر درس نخوانده چشمش می‌خوابد ولی قلبش بیدار است و چهارمی را گفت: «جبرئیل» که یهود با جبرئیل مخالفت کردند (صادقی، پیشین، ص ۹۲). ابن هشام ضمن نقل داستانی از قول ابوهریره در مورد زنانی محصنه می‌آورد که یهودیان در این مورد به پیامبر رجوع کرده حکم قرآن را پرسیدند که پیامبر نیز حکم سنگسار کردن را که در تورات هم آمده است، تایید کرد و به آنها اعلام داشت. (ابن هشام، پیشین، ص ۳۷۲). این مناظرات تا اواخر دوره مدنی ادامه داشته و تنها پس از پیمان شکنی‌های یهود تبدیل به جنگ شده است. آیات ۲۰ تا ۲۵ آل عمران حاکی از آن است که از بین اهل کتاب، یهودیان جدی‌ترین مخاطبان دعوت پیامبر و عمده‌ترین محاجه‌کنندگان با او بوده‌اند. در پرتو این آیات می‌توان دریافت که سیره‌نویسان بخش وسیعی از رویدادهای دوره‌ی مدینه یعنی گفتگوهای پیامبر با اهل کتاب به ویژه یهودیان را گزارش نکرده و با حذف آنها و حوادث مهم دیگر، سیره وی را به داستان جنگ‌های پی در پی تبدیل کرده و نگذاشته‌اند تا آیندگان دریابند که غزوه‌ها و سربه‌ها فقط بخشی از حیات اسلامی و تکاپوی پیامبر در دوره مدنی بوده است، نه همه‌ی آن (زرگری نژاد، پیشین، ص ۴۲۵).

تغییر قبله

در ۱۵ صفر سال دوم هجری ۱۱/ فوریه ۶۲۴ م. حادثه ای پیش آمد که نمودار بریده شدن رابطه مسلمانان و یهودیان بود. پیامبر در محلی نماز می‌گذارد که به قبیله‌ی «سَلیمه» [بنی سلمه] تعلق داشت. همه‌ی نمازگزاران، چنانکه تا آن زمان رسم بود، در نماز رو به بیت‌المقدس می‌ایستادند. در نماز به او الهام شد که کعبه را قبله خود قرار دهد و او و پیروانش چنین کردند و از آن به بعد رو به مکه نماز گزار شدند. این قطع رابطه با یهودیان بدین معنا بود که از آن زمان به بعد دیگر کوششی برای جلب یهودیان صورت نخواهد گرفت. از آن پس اسلام به صورت دین جداگانه‌ای درآمد که بر یهودیت و مسیحیت پیشی داشت و با اعراب و مکه ارتباط خاص پیدا کرد. آنچه ظاهراً تصمیمی دینی به نظر می‌رسید، جنبه‌های سیاسی نیز داشت. ارتباط با سعد بن معاذ بیشتر شد و توجه نسبت به عبدالله بن ابی‌کمتر شد زیرا عبدالله ابن ابی با بعضی از قبایل یهودی هم پیمان بود در صورتی که بعضی از متحدان سعد [بن معاذ] احساسات ضد یهود داشتند (تاریخ اسلام کمبریج، پیشین، ص ۸۳). پیامبر تا شعبان سال دوم هجرت به طرف بیت‌المقدس نماز می‌کرد. یهودیان او را مجادله می‌کردند که چرا به قبله‌ی آنها نماز می‌گذارد و ما قبله‌ی محمد را به او داده‌ایم و اگر ما نبودیم نمی‌دانست به کدام طرف باید توجه کند. بعضی از آنها نیز با تعجب می‌پرسیدند که چگونه محمد تابع قبله‌ی یهودیان شده است؟! و پیامبر از این موضوع ناراحت بود تا اینکه آیه ۱۴۲ بقره نازل شد و قبله مسلمانان به سمت مکه تغییر کرد. یهودیان دوباره بهانه کردند که این چه دینی است که قبله‌اش تغییر می‌کند و ضمناً اگر محمد دوباره به قبله‌ی ما برگردد ما پیرو او خواهیم شد که آیه نازل شد که: «مشرق و مغرب از آن خداست» و ضمناً با نزول آیه ۱۱۵ بقره یهودیان را ناامید کرد: «اگر همه گونه آیات برای اهل کتاب بیاوری پیرو قبله تو نمی‌شوند» (ابراهیم حسن، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰؛ واقدی، پیشین، ص ۲۴۰). ظاهراً پس از تغییر قبله به سمت کعبه تعدادی از یهودیان دوباره نزد پیامبر آمده و از او خواسته‌اند که دوباره به سمت بیت‌المقدس نماز بخواند تا آنها بتوانند پیرو اسلام شوند ولی قصدشان اثبات تلوّن مزاج پیامبر بوده که پیامبر قبول نکرده است. تصور می‌شود تغییر قبله از دو جهت برای پیامبر و مسلمانان مهم بوده است:

- ۱- با تغییر قبله تمام ارتباط مسلمانان با یهودیان بریده شد و دیگر جایی برای بهانه‌گیری و توطئه باقی نماند.
- ۲- چون قبلاً مکه برای اعراب نومسلمان مهم بود و بت‌هایشان را در آنجا ستایش می‌کردند، اکنون که دوباره مکه قبله شد، خوشحال شدند و امید بازگشت به مکه در دل آنها زنده شد.

درگیری با یهود بنی‌قینقاع:

بنی‌قینقاع اولین گروه یهودی بودند که پیمان خود را با پیامبر شکستند. آنها کشت و زرعی نداشتند و کارشان زرگری و صنعتگری بود و بازار بنی‌قینقاع در یثرب شهرت داشت (صادقی، پیشین، ص ۱۱۱). روزی یکی از زنان مسلمان برای فروش کالای خود به میان بنی‌قینقاع رفت. به او توهین شد. مردی از مسلمانان به جوان یهودی حمله کرد و او را کشت. یهودیان نیز جمع شده مرد مسلمان را کشتند. خبر به پیامبر رسید. پیامبر «ابولبابه» را جانشین خود کرد و برای جنگ عازم محله‌ی بنی‌قینقاع گردید و ایشان را پانزده روز محاصره کرد که تسلیم شدند. سپس پیامبر با میانجیگری عبدالله بن ابی که با بنی‌قینقاع هم پیمان بود از کشتن ایشان درگذشت و پذیرفت که از مدینه کوچ کنند. یهودیان نیز به منطقه «اذرعات» شام رفتند (ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۹۷۰؛ صادقی، پیشین، ص ۱۱۶؛ فیاض، پیشین، ص ۷۷؛ ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۷۶). در باب انگیزه‌ی محاصره‌ی بنی‌قینقاع مورخان به چند عامل اشاره کرده‌اند:

- ۱- پس از جنگ بدر یهود شورش کرده عهد خود را شکستند.
- ۲- توهین به زن مسلمان در بازار بنی‌قینقاع.
- ۳- نزول آیه ۵۸ سوره انفال که می‌گوید: «اگر از خیانت گروهی بیم داشتی با آنان لغو پیمان کن که خداوند خیانت‌کاران را دوست نمی‌دارد» (صادقی، پیشین، ص ۱۱۵؛ واقدی، پیشین، ص ۱۲۷).

واقعی می‌نویسد: « پیامبر پانزده شب آنها را در دژهایشان به شدت محاصره گرفت تا اینکه خداوند در دل‌های ایشان ترس افکند، پس گفتند: آیا از دژها بیرون بیاییم و برویم؟ پیامبر فرمود: نه، باید تسلیم فرمان من باشید! ناچار تسلیم فرمان شدند و فرود آمدند. ایشان را بستند و منذرابن قدامه سالمی را بر ایشان گماشتند. عبدالله ابن ابی آمد و با اصرار به پیامبر آنها را آزاد کرد تا پیامبر از خونشان گذشت ولی آنها را لعنت کرد و از مدینه بیرونشان کرد و آنها نیز اموالشان را گذاشتند و رفتند و در دژهای ایشان وسایل نظامی و زرگری زیادی یافتند. پیامبر خمس غنایم را خود برداشت و بقیه را بین اصحاب تقسیم کرد و به عباد بن صامت دستور داد بنی‌قینقاع را تبعید کند و سه شبانه روز به آنها مهلت داد که هر چه می‌توانند از اموال خود جمع کنند و بروند» (واقعی، پیشین، ص ۱۲۹؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۹۷۰). از اصرار عبدالله بن ابی به پیامبر روشن می‌شود که پیامبر قصد مجازات جدی آنها را داشته که جز قتل عام ایشان نمی‌توانست با شد. پس از کوچ بنی‌قینقاع به «اذرعات» شام دیگر نامی از آنها در تاریخ شنیده نشد. فقدان گزارش جدی درباره‌ی هرگونه واکنش خزر جیان و یا ممانعت پیامبر از جنگ با بنی‌قینقاع و نیز عدم انعکاس کمترین سرزنشی در ادبیات آن روزگار از خزر ج که به ظاهر هم پیمانان یهودی خویش را وانهاده بودند، موید آن است که نقض پیمان از طرف بنی‌قینقاع آنقدر صریح بوده که جای هیچ‌گونه چون و چرا باقی نگذاشته و خزر جیان را ناچار به سکوت کرده است. یهود بنی‌نضیر و بنی‌قریظه نیز هیچگاه نتوانستند به پیامبر برای اخراج بنی‌قینقاع اعتراض کنند. دلیل این سکوت هم جز آشکار بودن نقض پیمان وحدت از سوی بنی‌قینقاع نمی‌توانسته باشد. در تمام گزارش‌های مربوط به غزوه بنی‌قینقاع آنچه آشکارا از آن سخن نرفته و ناگفته مانده است، چگونگی شکستن پیمان وحدت از سوی یهودیان یاد شده است. ماجرای جسارت به آن زن مسلمان نیز حداکثر نمودی از آغاز علنی شدن دشمنی با مسلمانان است. چرا که اگر این اقدام تنها رفتار زشتی از سوی تعدادی از جوانان یهودی بود، در صورت تمایل بنی‌قینقاع به استمرار وحدت، با پرداختن دیه مسلمان مقتول، نزاع پایان می‌یافت. اما در هیچکدام از گزارش‌ها نه آن جسارت دلیل نقض پیمان قلمداد شده و نه یهودیان پس از آن حادثه در صدد عذرخواهی یا تجدید روابط با مسلمین برآمده‌اند.

درگیری با یهود بنی‌نضیر:

راجع به جنگ بنی‌نضیر تمام مورخان اتفاق نظر دارند که علت آن توطئه‌ی یهودیان برای قتل پیامبر بوده. پیامبر برای استمداد از آنها در پرداخت دیه قتلی نزد بنی‌نضیر می‌رود. آنها فرصت را غنیمت شمرده تصمیم به قتل پیامبر می‌گیرند. پیامبر برمی‌گردد و پس از تجهیز سپاه ۱۵ روز آنها را در محاصره می‌گیرد تا بنی‌نضیر تسلیم شوند. قرار می‌شود مدینه را ترک کنند و تا آنجا که می‌توانند از اموال خود ببرند. آنها بر سر راه به خیبر می‌روند. بعضی از اشراف آنها در خیبر می‌مانند مثل: سلام بن حقیق، کنانه بن ربیع و حیی ابن اخطب تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند و بعدها با تحریک قریش، جنگ خندق (احزاب) را به راه می‌اندازند. (ابراهیم ح سن، پیشین، ص ۱۳۳؛ واقعی، پیشین، ص ۶۸؛ ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۰۸). ابن هشام ضمن نقل این مطالب اضافه می‌کند دو نفر از بنی‌نضیر به نامهای یامین بن عمرو و ابوسعید بن وهب نزد پیامبر مانده، اسلام آوردند و در مدینه ماندند. یامین نیز کسی را فرستاد و پسر عموی خود عمرو بن جحاش را که در بنی‌نضیر قصد کشتن پیامبر را کرده بود، به قتل رساندند و تمامی سوره حشر به قول ابن هشام در این رابطه نازل شد (ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۳). پس از تسلیم بنی‌نضیر قرار شد برای هر سه نفر یک شتر و مشک آب بردارند و به اذرعات شام بروند. این حادثه در صفر سال چهارم هجری

رخ داده و املاک آنها بین مهاجرین تقسیم شد. حکم تحریم شراب نیز در همین غزوه نازل شد. (فیاض، پیشین، ص ۸۲). غنائم آنها بین مهاجرین تقسیم شد و دو تن از انصار به نامهای سهل بن حنیف انصاری و ابودجانه نیز از غنائم بهره‌ای بردند (ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۱۰). براساس قراردادی که بنی‌نضیر با پیامبر داشتند نباید بر ضد او یا یکی از مسلمانان اقدامی انجام می‌دادند یا با دشمنان اسلام همکاری می‌کردند. رفتن کعب و چهل تن از بنی‌نضیر به مکه و پیمان با مشرکان برای مبارزه با مسلمانان و نقشه‌ی ترور پیامبر بالاترین مرز پیمان شکنی بود. از اینها گذشته بنی‌نضیر به پیامبر اعلان جنگ دادند و منافقان مدینه با استقبال از این پیشامدها وعده‌ی همکاری به آنان دادند. لذا پیامبر بنی‌نضیر را محاصره کرد تا دیگران از یاری ایشان باز بمانند (صادقی، پیشین، ص ۱۴۰). غنائم بنی‌نضیر برخلاف دفعات پیشین بین مهاجرین و خویشاوندان رسول و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان تقسیم شد. عللی که باعث شد بنی‌نضیر زود تسلیم شوند عبارت بود از:

۱- قطع تعدادی از درختان نخل آنها توسط یاران پیامبر

۲- اختلاف نظری که بین خود یهودیان از آغاز توطئه علیه پیامبر وجود داشت.

۳- کناره‌گیری بنی‌قریظه از پشتیبانی بنی‌نضیر.

۴- نفاق عبدالله بن ابی در یاری رساندن به بنی‌نضیر (صادقی، پیشین، ص ۱۴۵).

درگیری با یهود بنی‌قریظه

وقتی قریش با سپاه مجهز به طرف مدینه آمدند (جنگ احزاب) حیی بن اخطب از سران یهود برای کمک گرفتن از یهودیان بنی‌قریظه به سراغ رئیس آنها «کعب بن اسد» می‌رود. در ابتدا کعب بن اسد نمی‌پذیرد و می‌گوید ما جز وفای به عهد از محمد ندیده‌ایم. اخطب پافشاری می‌کند و پس از اصرار و وعده و وعید زیاد سرانجام نظر موافق کعب بن اسد را جهت همراهی با قریش جلب می‌کند. پیمان شکنی بنی‌قریظه سبب ترس و اضطراب فراوان مسلمانان مدینه می‌شود. شاید یکی از علل برخورد شدید پیامبر با بنی‌قریظه پس از پایان جنگ احزاب همین حالت رعب و وحشت حاکم بر مدینه بوده باشد. به هر حال آنطور که مشخص است پس از فرار قریش از معرکه‌ی جنگ احزاب (خندق) پیامبر به سراغ بنی‌قریظه آمد و پاسخ پیمان‌شکنی آنها را داد و حکم سعد بن معاذ را درباره آنها اجرا کرد. میان اینان و رسول خدا قرار صلحی بود. پس آن را شکستند و با قریش پیوستند. پس [پیامبر] سعد بن معاذ و عبدالله بن رواحه و خوات بن جبیر را پیش آنها فرستاد تا پیمان را به یادشان آوردند. لیکن پاسخی زشت دادند. پیامبر پرچم مهاجران را به دست علی داد و گفت: نماز عصر را در بنی‌قریظه بخوانید. چند روزی آنها را محاصره کرد تا به داوری سعد بن معاذ انصاری تن دادند. سعد در حال بیماری حاضر شد و به او گفتند: بگو ای عمرو و نیکی کن! سعد گفت: آیا به حکم من تن می‌دهید؟ گفتند: بلی! سپس حکم کرد که تمام مردان جنگی بنی‌قریظه کشته شوند و زنان و فرزندان ایشان اسیر گردند و اموال ایشان بین مهاجرین تقسیم گردد. سپس آنان را ده ده پیش داشت و گردن زدند و شماره ایشان هفت صد و پنجاه تن بود (یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۱). در مراجعت [از خندق] به مدینه پیامبر فرمود: برای سعد بن معاذ که زخم داشت قبه‌ای در مسجد برپا کردند و او را در آنجا تحت پرستاری گذاشتند. پیامبر فوراً فرمان حرکت داد و تا نماز شام مردم در پای قلعه‌ی بنی‌قریظه جمع شدند. محاصره قلعه ۲۵ روز و به روایتی یک ماه طول کشید و صحبت آن بود که به حکم پیامبر تن در دهند و آنها امتناع می‌کردند. چه گناه خود را می‌دانستند و ابولبابه نیز که واسطه‌ی مذاکره بود به اشاره و ایما به آنها فهمانده بود که حکم پیامبر بر کشتن آنهاست. طایفه اوس هم

که هم پیمان بنی قریظه بودند، درباره هم پیمانان خود عملی را توقع داشتند که درباره یهودی‌های هم پیمان خزر (یعنی بنی قینقاع) اجرا شده بود؛ یعنی حکم تبعید نه قتل عام. قرار به حکمیت سعدبن معاذ شد که رئیس اوس بود. سعد را از مدینه به حال بیماری آوردند و او برخلاف انتظار یهودی‌ها و اوسی‌ها حکم داد مردهای ایشان را بکشند و بقیه را اسیر و اموال را تقسیم کنند. پس یهودی‌ها را دست بسته به میدان آوردند و مطابق حکم سعد رفتار کردند. عده‌ی کشتگان را از ۶۰۰ تا ۹۰۰ تن نوشته‌اند. از زنان ایشان فقط یک تن که مسلمانی را با سنگ کشته بود، کشته شد. در تقسیم اموال به سواره‌ها سه سهم دادند و به پیاده‌ها یک سهم و این نخستین بار بود که میان سواره و پیاده فرق گذاشتند. عده‌ای از اسیران را به «نجد» برده فروختند و با پول آن اسب و سلاح خریدند. سعدبن معاذ پس از این جنگ در اثر همان زخمی که در خندق برداشته بود، درگذشت و پیامبر و اصحاب از مرگ «رئیس با وفا»ی اوس متألم شدند. ابولبابه نیز که در مذاکره با یهود مرتکب خیانت شده بود به استدعای بخشش به مسجد رفت و خود را به ستونی بست تا توبه‌اش پذیرفته شد (فیاض، پیشین، ص ۸۷).

نتیجه‌گیری:

برخورد یهود با پیامبر کلاً به چهار شکل جلوه‌گر شد: دوستی، تهمت، خیانت و جنگ. اولین سیاست دوستی بود. آنها از عبادت پیامبر به سوی بیت‌المقدس چنین نتیجه گرفته بودند که این پیامبر یا یهودی است و یا به زودی به دین یهود درخواهد آمد. یهودیان «قبا» به همین تصور از پیامبر استقبال گرمی کردند و محراب مسجد قبا به سوی بیت‌المقدس ساخته شد و یهودی‌ها را امیدوار کرد. اما وقتی پیامبر روز جمعه را روز جماعت قرار داد و شنبه را محترم نشمرد، تردید یهود به او آغاز شد. پیامبر می‌خواست به یهود بفهماند که اسلام و یهودیت هر دو یک چیزند و یک هدف دارند تا آنها را زیر سلطه‌ی اسلام بگیرد. اگر پیامبر می‌خواست از همان روز اول با یهود بجنگد، قطعاً بت‌پرستان می‌پرسیدند که آیا خدای محمد با خدای موسی فرق دارد؟ این بود که ابتدا مدارا کرد و بعداً جنگید. علت تنظیم پیمان‌نامه با یهود در بدو ورود به مدینه نیز همین بود. وقتی یهودی‌ها تغییر روش پیامبر با خود را دیدند، کم‌کم به تهمت زدن نسبت به او و مسلمانان آغاز کردند. ابتدا گفتند زنان مسلمان نازا می‌شوند، سپس خوردن گوشت شتر و نوشیدن شیر آن را حرام شمردند. سپس گفتند مسلمانان قبله ندارند که با تعیین مسجدالحرام ختنی شد. در مرحله بعد تهمت‌های یهود آغاز شد. ابتدا عایشه را هدف قرار دادند (قضیه افک) سپس پیامبر را هجو کردند (کعب اشرف و عصماء و دیگران) سپس شروع به خیانت کردند که بارزترین آن خیانت بنی قریظه در جنگ خندق (احزاب) بود. در نهایت پس از آنکه هیچ کدام از این سلاح‌ها کارگر نشد، رودرروی پیامبر قرار گرفتند و با او جنگیدند و با مشرکان قریش متحد شدند برای اینکه ریشه اسلام را بکنند. پیامبر در مقابل دوستی ابتدایی یهود «مدارا» می‌کرد. در برابر تهمت‌های آنان صبر کرد. در برابر خیانت‌های ایشان پاسخ مناسب داد و در برابر جنگیدن ایشان نیز سپاه تجهیز کرد و سرکوبشان نمود.

منابع:

- ۱- ابن اثیر، عزالدین، الکامل، ترجمه حسن روحانی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۱.
- ۲- ابن خلدون، عبدالرحمن، العبر و دیوان المبتداء و الخیر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۶۳.
- ۳- ابن سعد، طبقات، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۵.
- ۴- ابن هشام، سیره، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، آفتاب، ۱۳۶۴.
- ۵- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.

- ۶- واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱.
- ۷- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

تحقیقات:

- ۱- حنّی، فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز، کتابفروشی کتابچی حقیقت، بی تا.
- ۲- حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی، ۱۳۸۰.
- ۳- طه، حسین، آیینة اسلام، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، بی تا.
- ۴- دانشگاه کمبریج، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- ۵- دورانت، ویل، تاریخ تمدن (ج ۱)، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- ۶- زرگری نژاد، غلامحسین، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین، بامداد اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ۸- صادقی، مصطفی، پیامبر و یهود حجاز، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
- ۹- فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- ۱۰- گیب، همیلتون، اسلام (بررسی تاریخی)، ترجمه منوچهر امیری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.